

درباب شاهرخ مسکوب و آثارش

گام‌زدن در حواشی متن‌های بزرگ



علی شروقی

«مسکوب اقلیم حضور بود، او از آثارش بزرگ‌تر بود.» این را داریوش شایگان در وصف شاهرخ مسکوب گفته است. چنین توصیفی را اگر از متن معمول و متداول یک تعارف یا اظهار محبت دوستی به دوست دیگر جدا کنیم و در متن زندگی و آثار خود مسکوب بخوانیم به معنایی متفاوت‌تر از معنای ظاهری و دمدستی آن می‌رسیم؛ به اینکه آری، شاهرخ مسکوب به‌راستی بزرگ‌تر از آثارش بوده است نه به این معنا که آنچه از مسکوب مانده فاقد ارزش است بلکه به این معنا که مسکوب بسیاری از آثارش را به‌مانه‌ها حاشیه‌هایی بر متن‌هایی بزرگ نوشته است. به‌واقع شیف‌نگی او به متن و به‌ویژه متن مکتوب چنان است که ترجیح می‌دهد در حاشیه متن‌های بزرگ زندگی کند بی‌هیچ اصراری بر اینکه خود را از آن متن‌ها بزرگ‌تر بنمایاند. برای مسکوب کتاب‌ها کلان‌شهرهایی هستند که می‌توان گردش‌کنان در آن‌ها کم‌شد و هر لحظه به طرزی نامنتظر از یکجایشان سر درآورد. مواجهه او با هر متنی، چه این متن «شاهنامه» فردوسی باشد و چه «در جستجوی زمان ازدست‌رفته» مارسل پروست، از جنس همین گردش‌کردن و گم‌شدن است. باین‌همه مسکوب یکسر هم به ماهیت تصادفی این گردش تن نمی‌دهد. می‌کوشد طرح و نقشه‌ای برای گردش خود ترسیم‌کند و همین تضاد میان گردش، گم‌شدن، به‌تصادف از جایی سر درآوردن و درعین‌حال خردورانه نقشه‌ای برای گردش خود طراحی‌کردن، مسکوب را در مرز یک ادیب اکادمیک و نویسنده‌ای نه‌چندان مقید به چارچوب‌های متعارف نگه می‌دارد. نگاهی به کارنامه‌اش نشان می‌دهد که علاقتش متنوع اما بیشتر معطوف به متون کلاسیک بوده است. برای ترجمه سراغ سوفوکل می‌رود و متون تالیفی‌اش در حوزه ادبیات، بیشتر معطوف به ادبیات کلاسیک ایران است. اما هیچ‌وقت هم به کسوت عصاقورت‌داده‌هایی که ادبیات کهن را اریکه سلطنت خود کرده‌اند در نمی‌آید. شمایل او به‌هیچ‌وجه شمایل یک استاد ادبیات کلاسیک نیست. اما در روزگاری مدرن از خلال آثار او شاید بهتر بتوان ادبیات کلاسیک را درک کرد؛ درکی متناسب با روزگار نو و موقعیت انسان معاصر، نه درکی که به درد دویست سال پیش بخورد و مخاطب امروز ادبیات کهن را به کار که نیاید هیچ. او را از این ادبیات فراری هم بدهد. مسکوب خود در متن زمانه‌اش زیسته است. روزگاری به‌عنوان فعال سیاسی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد زندانی و شکنجه شده است و روزگاری به‌عنوان ناظری درگیر با وقایع پیرامون که گرنه مثل گذشته وسط میدان نیست اما دلواپس و قیامی است که پیرامونش اتفاق می‌افتد و گاه حتی خود را بابت بیش از این وسط گودنبودن شمات می‌کند. از همین روست که مطالعه و کار پژوهشی برای مسکوب بیشتر حکم تلاش برای درک موقعیتی را دارد که او و دیگر معاصرانش در آن قرار گرفته‌اند. درک و تحلیل موقعیت کنونی انسان ایرانی از خلال پژوهش در متونی که سابقه‌ای فرهنگی و



شیمایا بهرمند

«پروست تمام شده است و دیگر نمی‌دانم چه بکنم. پاک سرگردان شده‌ام. مثل آدم‌های گمشده بی‌جهت دور خودم می‌گردم.» هنوز دو سالی مانده تا شاهرخ مسکوب کتاب «سفر در خواب» را تمام کند و راضی شود که به تمام‌شدنش. تازه از خواندن رمان «در جستجوی زمان ازدست‌رفته» پروست دست کشیده اما به حال «بیدارخواب» پروستی افتاده که در آن «شعور بیدار مانند پرنده‌ای سبکبال خود را ورزش دور پرواز خیال می‌سپارد». همین جاست که مسکوب به اهمیت «رؤیا» اشاره می‌کند که «آقای پروست جابه‌جا از آن صحبت کرده». پروست تمام شده است اما رویا و در جستجویبودن، دست از سر مسکوب بر نمی‌دارد. هم‌زمان او در حال نوشتن «سفر در خواب» است، کتابی که از خواب آغاز می‌شود و در حالتی ادامه می‌یابد که مسکوب از آن به «درراه‌بودن» تعبیر می‌کند. «بی‌خوابش‌تن در دو زمان بیگانه راه می‌رفتم و نگاه آن منِ دیگر که از خودم جدا شده بود، در دو سرزمین دور سرگردان بود، پیش‌رو را می‌کاوید ولی منظره خواب‌زده پُشت سر رهایش نمی‌کرد، می‌دید که در این راه جقدر از آن همراه دور افتاده است. او هم دیگر آن نبود که بود. یک روز عکس‌برگردان هم‌دیگر بودیم و دیدم یک آینه دیگری، یک حرف به‌تندی آذرخش ما را از هم برید.» کتاب «سفر در خواب» به‌سیاق غالب آثار شاهرخ مسکوب در یک ژانر از پیش موجود نمی‌نشیند، نه داستان داستان است و نه سفرنامه‌ای واقعی، و نه تن به قواعد مقاله می‌دهد و نه به قالب زندگینامه‌های مرسوم درمی‌آید. «سفر در خواب» یک روایت است، ماحصل تأملات روشنفکری/ادبی/نویسنده‌ای که در آثارش «وجه شخصی و کاربرد جمعی را توأمان دارد.» نویسنده‌ای که «با سیر و سفر در سرگذشت خویش و بازگشت به گذشته‌های دور و نزدیک، از خودش دور می‌شود تا بتواند در آیین‌های روزگار، آن خود تاریخی و خویش‌تن جمعی‌اش را بازیابد» و روش است که «دور شدن از خود و نگاه‌کردن آن به منِ دیگر، به‌گونه‌ای که سرگذشت جمعی و ریشه‌های تاریخی که من را ما می‌کند، بی‌اینکه به‌عام‌شدن بینجامد، کار هر کسی نیست و هنرمندی ژرف‌فکر را می‌طلبد.» اخوت در مقاله‌ای با عنوان «سفر در مرز ناپایداری رؤیا و واقعیت» که گویا هم‌زمان با نخستین انتشار «سفر در خواب» در سال ۱۳۷۷ چاپ شده است، با اشاره به این خصوصیات مسکوب و اثر اخیر، می‌نویسد: «ارزش هنری و فرهنگی سفر در خواب علاوه‌بر درآمیختگی دو وجه خصوصی و عمومی، بهره‌مندی از تثری پاک و پیراسته است با بافتی شاعرانه و رنگارنگ و بیانی آرایش‌شده با تزیینات کلامی ملیح و کم‌رنگ که شفافیت زبان را در زیر انبوهی از مشاطه‌گری‌ها و آرایش‌ها پنهان نمی‌کند.» مسکوب با تسلط بی‌ماندش بر اسلوب ادبیات قدیم، در این اثر خود سبک نقالی قدیم و



تاریخی از آنچه این موقعیت را رقم‌زده به دست می‌دهند، بخش مهمی از پروژه مطالعاتی شاهرخ مسکوب است. همین خصلت است که شمایل او را به‌عنوان ادیبی دل‌بسته متون کهن به شمایل یک روشنفکر مدرن گره می‌زند. روشنفکری بی‌جا و مکان که در حاشیه کتاب‌ها ماوی گزیده است و درعین‌حال کتاب‌ها را در زمینهٔ اجتماعی که به آن تعلق دارند می‌ببند نه جدا از آن. «روزها درراه» (یادداشت‌های روزانه مسکوب) نمود کامل بی‌جا و مکانی او و ماوی‌گزیدنش در کتاب‌ها و درعین‌حال حساس‌بودنش به وقایع پیرامونی است. در جابه‌جای این کتاب مواجهات او را می‌بینیم یا آدم‌هایی که جاکن شده و در گوشه و کنار جهان آواره‌اند. از طرفی در این کتاب مسکوب بیش از هرکجای دیگری شکل تفکر و نوع مواجهه‌اش با ادبیات و هر نوشتار دیگری را به نمایش می‌گذارد. جایی از همین کتاب می‌نویسد: «سال‌هاست که فکرش را کرده‌ام، چیزی بنویسم درباره همه چیز و هیچ چیز، از تجربیات خیالی خودم، یعنی آنچه را که در عالم خیال آزموده و زندگی کرده‌ام، آنجا که هم‌هنگام همه زمان‌ها با همنم، در آنی جوانی و پیری، گذشته و حال و مرگی که باید بیاید – مرگ منتظر و آدم‌ها و چیزها و حالت‌های روح و شیف‌نگی جان و بیزاری و اصفهان و لوسان و کوه و نم و نسیم دریا و دشت سبز مازندران و حافظ و فردوسی و رفنگانی که رفتنی نیستند، چون داغشان در ما تازه است، همه و همه باهم و در هم حضور دارند و در پستوی محقر جان خیال‌پرست زندانی شده‌اند؛ موجوداتی که در باغی درسته جویای راه خروج‌اند. هیچ دری از درون باز نمی‌شود و کسی هم نیست تا از بیرون آن را باز کند و منتظران بیرون بریزند و راهی بیابان بر خطر شوند، به دست تندباد حادنه، با محنت‌های ناگهان و ستمی که از آسمان فرومی‌ریزد و از سرچشمه جان خودمان می‌جوشد و آدم را دالم به یاد ایوب می‌اندازد.» (ص ۴۱۸) خود مسکوب شاید حین نوشتن این عبارات در یادداشت‌های روزانه‌اش ملالت این موضوع نبود که آن شکل ایدئال نوشتار که در پی آن است، همین یادداشت‌هایی است که سال‌هاست مشغول نوشتن آن‌هاست. این حاشیه‌نویسی بزرگ بر متن بزرگ‌تری که زندگی‌اش بود. او عمری کوشید به چیزی شکل بدهد که شکل نمی‌پذیرفت و شکش در همان بی‌شکلی‌اش بود. به همین دلیل در نوشته‌های او شاهد جدال مدام کشف‌های تصادفی یک پرسه‌زن و تلاش خردورانه کسی هستیم که می‌خواهد برای هر چیز نقشه‌ای اندیشیده طراحی کند و این تنش، تنش یک روشنفکر مدرن است. روشنفکری که می‌کوشد دریافت‌ها، مطالعات و تجربیاتش را به هم ربط بدهد و از آن‌ها یک پیکر واحد بسازد، اما درعین‌حال شوربختانه درمی‌یابد که عرصه‌ای که در آن گام می‌زند چنان وسیع و متنوع است که از شکل‌پذیری تن می‌زند. تنش میان این شکل‌بخشیدن و شکل‌گریزی را در کتاب «در کوی دوست»، مسکوب به‌خوبی می‌بینیم. مسکوب در مقدمه این کتاب، آن را «بی‌اختیار افتادن در راهی که نمی‌خواست است» توصیف می‌کند و کار خود را تشبیه می‌کند به سیاحت در یک باغ. اما درعین‌حال تأکید می‌کند که قصدش از این سیاحت در باغ شعر حافظ پرسه‌زدن و از هر چمن گلی چیدن نیست. او نقشه راه را پیشاپیش طراحی کرده است تا به پریشان‌گویی نیفتد. «در کوی دوست» با فرمی در رفت‌وبرگشت میان تک‌نگاری و مقاله پژوهشی نوشته

روایتی از «سفر در خواب» شاهرخ مسکوب

دراراه‌بودن

شیوه قصه در قصه را به‌کار می‌گیرد. «سفر در خواب» متنی است چندسویه، در میانه زندگینامه‌ای واقعی، متنی تاریخی و روایتی با تمام وجوه داستانی که سرشار از نماد و تمثیل و تشبیهات است و در مرز میان خواب و بیداری یا رویا و واقعیت می‌گذرد. روایت از راهروی دراز خانه‌ای آغاز می‌شود که «در خواب غریب من سه-چهار مرد خپله، شلخته، با ریش ماریچ، صورت پهن و نگاه دوتار در راهرو خانه‌ای در کنار در اتاقی به‌انتظار نوبت ایستاده بودند و هم‌دیگر از زیرچشمی دید می‌زدند.» و ازقصا مسکوب چند سال پیش خوابی شبیه به این‌صحنه را دیده بود، در سال ۱۹۹۶ چنان‌که در «روزها در راه» می‌نویسد خواب غریبی می‌بیند: با سه چهار مرد میانه‌سال دیگر در راهرویی به‌انتظار ایستاده بودیم پشت در بسته‌ای به‌انتظار، تا نوبت‌مان شود. همین فضا خواسته یا ناخواسته، در «سفر در خواب» می‌آید. در ادامه فضایی بسته تصویر می‌شود یا دره‌ایی در دو طرف راهرو دراز، «یکپارچه آهنی و به‌رنگ خاکستری چرکم‌رده» و بالای هر دری شکاف یا سوراخی برای هواخوری. «به‌نظم‌آمد که در سراسرا با سالن انتظار سردخانه‌ای ایستاده‌ام و هر دری که بخواهم به رویم باز می‌شود.» و بعد نه به خواست راوی، که یکباره در یکی از اتاق‌ها با صدای گوش‌خراشی باز می‌شود. «مردی بیرون آمد. سر نداشت. پیش خودم گفتم، غیرممکن است، بدون سر که نمی‌شود را رفت. حتماً سرش را جایی پنهان کرده که دیده نشود.» راوی از اینجا به فضای دیگری پرتاب می‌شود که زنی چهل‌وپند ساله مثل یک مجسمه بی‌روح خودش را راه کرده، انکار از تنش جدا شده، در جایی «بی‌معنا و بی‌خاصیت»، بعد سرورکله «آقامهدی» پیدا می‌شود، دوستی که از چندی پیش به خاطر راه راوی هجوم آورده است. «دیدار آقامهدی از خواب بیدارم کرد. سه-چهار سال است که این آقامهدی در خاطره من از خواب بیدار شده و چرت مرا پاره کرده است. خودش نمی‌داند –چطور بداند- که جقدر دلم برایش تنگ شده. ما خیلی با هم رفیق بودیم، سایه هم‌دیگر بودیم…» اما این دوستی دیریا هم نمی‌یابد و به‌قول راوی کلمه‌ای



سفر در خواب

شاهرخ مسکوب

نشر فرهنگ جاوید



شده است و این فرم، خود گواه تنش است که به آن اشاره کردم. تنشی که مسکوب را به کلنجاری پایان‌ناپذیر با متون مکتوب وامی‌دارد و به نظر می‌رسد آنچه او از غرق لذت می‌کند نه تملک متن و مال‌خودکردن آن که در حاشیه آن ماندن و همچنان تا ابد با آن کلنجا رفتن است. یک جور در راه بودن مدام. اگر مسکوب به تعبیر شایگان از آثارش بزرگ‌تر است، این بزرگ‌تربودن از منظر همین میل به در راه‌بودن مدام و میل به حاشیه نوشتن بر متون بزرگ به‌جای تملک آن‌هاست که قابل‌فهم می‌شود. همچنان که کلان‌شهر را نمی‌توان مالک بود. تفاوت مسکوب با یک حافظ‌شناس یا شاهنامه‌شناس و مانند این‌ها در همین است که او خود را به‌عنوان یک همه‌چیزدان که پیشاپیش حقیقت را دریافته است در مرکز متن قرار نمی‌دهد. پویایی نوشتار او از همین در مرکز نایستادن و حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویارویی یک ادیب اکادمیک منظم و یک پرسه‌زن بازیگوش است بی‌آنکه هیچ‌یک از این دو بر دیگری پیروز شوند. آن نظم و قاعده‌مندی بیش از هرکجا در زبان مسکوب جلوه می‌کند و آن بازیگوشی و بی‌قاعدگی در استراتژی نزدیک‌شدنش به متون. او اصلاً کوشش نمی‌کند که حرکت مداوم در لابه‌لای متون می‌آید. او ترجیح می‌دهد در قبال متون بزرگ موضعی حاشیه‌ای اتخاذ کند. درعین‌حال میلی پنهان به قاعده‌مندی نیز در او هست. به‌واقع ذهن او عرصه رویار